



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۷/۲۴



رفعت حسینی

سخنی با شاعران پوسیده اندیش پارسی

اگر شاعری چون سعدی شیرازی، همین اکنون در شیراز زنده می بود، من از مجرای مجله یی مانند سخن به سردبیری پرویز نائل خانلری، به شیخ!!! اجل!!! سعدی می نوشتم:
ای شیخ اجل! تو انسانی مفتن و حقه باز هستی و به رفاه انسان نمی اندیشی. متظاهر هستی!
وقتی با تزویر و حقه می گویی:
ترسم از ترکان تیرانداز نیست
طعنه تیر آورانم می کُشد
چی را می خواهی بیان کنی و چقدر درآمد و دستمزد تست ازین بیت سعدی اگا؟
تو همان سعدی، همان شیخ اجل!!! هستی که خرافاتی می اندیشی.
خرافات اندیش، هر کسی که باشد، غلام و بنده ترکان تیرانداز و مزدور و خادم تیر آوران برای ترکان تیرانداز است.
اگر این تیراندازان ترک یا تاجیک یا هزاره یا پشتون یا روس یا عرب یا آمریکایی باشند، هیچ تفاوتی در زندگی بنده وار و مزدوری و غلامی تو و هم مسلکان تو رخ نمی دهد.
تو همان سعدی نامتمدن و بی فرهنگی هستی که به مادرت، بهمسرو و همسرانت، بخواهرانت، بدخترانت، به صیغه های خودت و برادرانت و پدیرت و بتمام بانوان دنیا، این شعرهای متعفن و بیگانه بامدنیّت و آدمی گری را سروده ای!
ای سعدی بی معرفت و بی همه چیز!
«مرد بی مروت ز نیست.»!
و یا یکشب به مردکه رفیقت سفارش نمودی:
زن نو کن ای دوست هر نوبهار
که تقویم پارینه ناید به کار
و دوست دیگری را آموزش دادی:
<مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدان گناه>!
و بمردان همدیارت فهماندی که:
زن از مرد مودی بسیار به
سگ از مردم مردم آزار به
و یا در حکایتی در بوستان، آرسن لوپن شدی:
وز اندازه بیرون مرو پیش زن
نه دیوانه ای؟ تیغ بر خود مزین
و باز در حکایت دیگری در همین بوستان لعنتی، حیثیت نداشته ات را بیشتر تباه نمودی:
تراشرم ناید ز مردی خویش
که باشد زنان را قبول از تو بیش؟
زنان را بعدری معین که هست
ز طاعت بدارند گه گاه دست
تو بی عذر یک سو نشینی چو زن
رو ای کم ز زن، لاف مردی مزین
چو از راستی بگذری، خم بود
چه مردی بود کز زنی کم بود؟
و بر مادری که ترا از او پرورد جیب زدی:

د پانو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: د لیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

چو در روی بیگانه خندید زن
دگر مرد گو لاف مردی مزن
ز بیگانان چشم زن کور باد
چو بیرون شد از خانه، در گور باد
زن خوب خوش طبع رنجست و بار
رها کن زن زشت ناسازگار
یکی گفت کس را زن بد میاد
دگر گفت زن در جهان خود میاد
تو زن نو کن این دوست هر نو بهار
که تقویم پارینه ناید به کار

.....

زن خوب فرمانبر پارسا
کند مرد درویش را پادشا
یکی گفت کس را زن بد میاد
دگر گفت زن در جهان خود میاد
کسی را که بینی گرفتار زن
مکن سعدیا طعنه بر وی مزن
تو هم جور بینی و بارش کشتی
اگر یک سحر در کنارش کشتی